

دکتر ابوالحسن مبین
استادیار گروه تاریخ
دانشگاه آزاد اسلامی بجنورد

نقش و جایگاه وزیراعظم در سده ی یازدهم هجری / هفدهم میلادی

چکیده

مقام وزارت اعظم در طول دو سده و نیم دوران حکومت صفوی فراز و نشیبهای بسیاری را پشت سر نهاد. در ابتدای حکومت صفویان مقام وکیل دارای اختیارات گسترده ای پس از شخص شاه بود. اما به تدریج این مقام نفوذ و موقعیت والای خود را در اداره امور کشور از دست داد و رئیس دیوانسالاری یا وزیراعظم از دوره ی شاه عباس اول ، اداره کشور را پس از شخص شاه عهده دار گشت که معمولاً بنا بر عرف ایرانی بود.

جوانی و بی تجربگی شاهان در نیمه دوم عصر صفوی، باعث افزایش قدرت وزرای اعظم در این دوران گردید و شاهان صفوی در سده ی یازدهم هجری/هفدهم میلادی شدیداً متکی به آرا و نظریات مشورتی وزرای اعظم خود بودند. روند افزایش قدرت وزیراعظم به عالی ترین منصب دیوانی دوره ی صفویه، به خصوص از زمان سلطنت شاه صفی اول آغاز گردید و تا به حدی افزایش یافت که وزیراعظم با لقب اعتماد الدوله مورد خطاب قرار می گرفت. مقاله حاضر با هدف بررسی سیر تحولات این مقام و تغییرات آن در طی سده یازدهم هجری انجام یافته است.

کلید واژه: صفوی، وزارت، دیوانسالاری، وزیراعظم ، اعتماد الدوله .

در رأس هرم قدرت دولت صفوی شاه قرار داشت و در سلسله مراتب اعمال قدرت وزیراعظم بلافاصله پس از شاه جای می‌گرفت. این مقام در طول دوران صفوی در فراز و نشیب حوادث گوناگون قرار داشت و مسیر یکسانی را طی ننمود. صاحب منصبان عمده دولت صفوی ارکان دولت خوانده می شدند و وزیراعظم که در اغلب موارد در تذکره الملوك با لقب «وزیراعظم دیوان اعلی» مورد اشاره قرار می گیرد، از ارکان هفتگانه «رکن الدوله» به شمار می آمد و لقب «اعتمادالدوله» خاص او بود. «عالیجاه وزیراعظم دیوان اعلی و اعتمادالدوله ایران عمده ترین ارکان دولت و قاطبه ی امراء درگاه معلی و سرحدات ولایات ممالک محروسه، و دادوستد کل مالیات دیوانی و وجوهات انفادی خزانه عامره و غیره بیوتات از کل ممالک ایران و دارالسلطنه اصفهان بدون تعلیقه و امر عالیجاه معظم الیه دادوستد نمی شود و ارقام تعیین مناصب و ضمن کل ارقام البته باید اولاً به مهر عالیجاه معظم الیه رسیده، ثانیاً به مهر آثار اقدس اعلی مزین گردد»^۱.

اما در آغاز کار صفویان این لقب و نظایر آن وجود نداشت و بالاترین مقام حکومت را «وکیل» می نامیدند. چنانکه پس از جلوس شاه اسماعیل اول بر تخت سلطنت ایران به سال ۹۰۷/۱۵۰۱م معلم یا للّه سابق وی حسین للّه بیگ شاملو که یکی از قزلباشان بود به مقام «وکیل نفس نفیس همایون» یا به عبارت دیگر نایب السلطنه نایل گردید.^۲ اما از سال ۹۱۳/۱۵۰۷م این مقام به ایرانیان واگذار شد، چنانچه ابتدا زرگری به نام نجم الدین مسعود معروف به امیرنجم به این مقام منصوب گردید. وظیفه او عبارت بود از اداره امور مالی و اداری و از حیث مرتبت دو پایه عالی تر از امراء دیگر قرار داشت. پس از وی امیریاراحمد اصفهانی معروف به نجم ثانی شاغل دو مقام وکیل و امیرالامراء گردید. در سال ۹۲۰/۱۵۱۴م ایرانی دیگری به نام شاه حسین اصفهانی به «مقام شامخ وکیل دیوان وزارت» نایل گردید و جانشین وی جلال الدین تبریزی لقب «امیربالاستقلال» یافت.^۳

به عقیده سیوری، بدون تردید منشاء تصمیم شاه اسماعیل در انتصاب ایرانیان به مقام وکالت، تشویش او از قدرت امیران قزلباش بود. این عمل او تلاشی آگاهانه جهت ادغام عناصر ترک و ایرانی در دولت تازه تأسیس صفویه بود.^۴ در مقایسه با وکیل، وزیر مقام درجه دوم را داشت. به عنوان نمونه در سال ۹۰۷/۱۵۰۱م به هنگام انتصاب حسین للّه بیگ شاملو به مقام وکیل، میرزا زکریا کجوجی نیز به سمت «وزیر صاحب دیوان» انتخاب گردید.

در زمان سلطنت شاه تهماسب اول، معصوم بیگ صفوی که از یکی از تیره های خاندان سلطنتی بود، وکیل گردید.^۵ اما در انتصابات شاه عباس اول، هنگام به تخت نشستن در سال ۹۹۶ هـ / ۱۵۸۸ م چنین مقامی ذکر نشده است و تقریباً لقب وکیل نیز از صحنه ناپدید شد.^۶ ترفیع مقام وزارت به مقام درجه اول مبین آن است که شاه می خواست هرگونه ابتکار و نفوذی را از نایب السلطنه بگیرد و آن سمت را به کلی منسوخ سازد. کاهش نقش نظامیان در اداره امور کشور به ناچار به افزایش محسوس قدرت رئیس دیوانسالاران یعنی وزیراعظم انجامید که در این برهه توانست به عنوان کارگزاری مستقل امور کشور را در دست بگیرد و مقامات رقیب را تحت الشعاع قرار دهد.^۷

سیوری معتقد است اصلاحات شاه عباس اول در اداره امور، قدرت و توان جدیدی به کشور و حکومت صفوی داد. او اداره کشور را بر چنان پایه محکمی بنا نهاد که برغم اینکه اکثر جانشینانش فرمانروایان نالایقی بودند، تقریباً به مدت یک قرن پس از آن، دستگاه دولتی همچنان موفق به کار خود ادامه داد. حتی تا اواخر دوران صفوی این دستگاه کم و بیش با همان توان قبلی اش به حرکت ادامه داد. رمز موفقیت شاه عباس در این بود که تعادل ظریفی را میان عناصر مختلف نظام یعنی ترک ها (قزلباش ها)، ایرانیان (تاجیک ها) و قفقازی ها (غلامان) حفظ می کرد.^۸

روند افزایش قدرت وزرای اعظم در زمان شاه صفی اول و شاه عباس دوم ادامه یافت و در واقع بازتاب تمایل مرسوم پادشاهان بود که ولیعهدها را در انزوای حرم بزرگ می کردند. فرمانروایان پس از شاه عباس اول، پرورش یافتگان خواجه سرایان و زنان حرم بودند و به ندرت با جهان خارج از کاخ و حرم ارتباطی داشتند. از آن جایی که آنها در سنین نوجوانی به قدرت می رسیدند و به علت عدم آشنایی با واقعیت های جهان بیرون از حرم، در برابر وظایف خطیر و مهم اداره امپراطوری وسیع، درمی ماندند. بدین ترتیب این گونه سلاطین به اعتبار وابستگی به اطرافیان، شدیداً به نظر مشورتی صدراعظم ها متکی بودند. صدراعظم ها به طور سنتی مشاور اصلی پادشاه و اغلب در دوره نوجوانی به عنوان لله و مربی آنها خدمت کرده بودند. بخصوص اگر شاه هنگام جلوس صغیر بود، وظیفه صدراعظم اهمیت ویژه ای پیدا می کرد. مثلاً شاه عباس دوم در زمان جلوس به تخت سلطنت در سال ۱۰۵۲ هـ / ۱۶۴۲ م تقریباً ده سال سن داشت. بنابراین در

چنین شرایطی میرزامحمد ساروتقی وزیراعظم به قدرت فوق العاده ای دست یافت و در سالهای بعد هم از آن استفاده کرد.^۹

اما چون آخرین پادشاهان صفوی که با شاه عباس دوم شروع می شود، تقریباً به طور مداوم از انجام امور مملکت کناره می گرفتند و بیشتر سرگرم تفریح و خوشگذرانی بودند، وزرای اعظم به همان نسبت، مسئولیت سنگین اداره حکومت را از آغاز زمامداری پادشاهان خویش بردوش احساس می کردند. ضعف پادشاهان جدید نوجوان تربیت شده حرم، انگیزه ای برای اعمال قدرت و نفوذ بیشتر وزرای اعظم، بعد از شاه عباس اول گردید.^{۱۰} در نیمه دوم حکومت صفوی از میان تمامی صاحب منصبان کشور،^{۱۱} وزیراعظم مهمترین شخصیت و مقام به شمار می آمد. مینورسکی با توجه به مفاد و مندرجات تذکرة الملوك که به اوضاع پس از شاه عباس اول نظر دارد، وظایف وزیر اعظم را چنین بیان می کند: «کلیه انتصابات اعم از مقامات عالی و دانی با امضاء و تصدیق وی به مرحله اجرا می رسید و اداره امور مالی مملکت و ممیزی کلیه دادوستد مربوط به مالیات با وی بود و صحت عملیات کلیه ارباب مناصب مملکتی را مورد مطالعه و دقت قرار می داد». ^{۱۲} کمپفر نیز در بحث از حدود اختیارات وزیر به امتیاز دیگر وی اشاره می کند که تعیین مشی سیاست خارجی و مذاکره با سفرا و امضاء قراردادها و پذیرش یا رد باورها و اتحادها بود.^{۱۳} شاردن در این خصوص می نویسد: در دربار ایران رسم بر این است که پس از باریافتن هر سفیر به حضور شاه کلیه اسناد و درخواستهای او در مجلس ضیافتی که صدراعظم به افتخار او تشکیل می دهد به دقت مورد مطالعه و مذاکره قرار می گیرد و اگر در جلسه اول مذاکرات به توافق نینجامد در جلسه بعد گفتگو با حضور مهماندار اعظم و مترجم یا منشی سفیر تا حصول نتیجه دنبال می شود.^{۱۴}

در طی این دوره و با از میان رفتن نفوذ و قدرت امراء قزلباش، وزیراعظم قدرتی عظیم یافت تا جایی که شاردن با کمی غلو می گوید: «اگرچه در ایران و دیگر ممالک شرقی نام پادشاه همواره بر زبانها جاری و مورد احترام است اما چون صدراعظم مسئولیت امور کلی کشور را به عهده دارد پادشاه واقعی مملکت اوست».^{۱۵} و در جای دیگر می آورد: «هیچ یک از فرامین شاه به هر مهر که مهور شده باشد بی تصدیق و تأیید وی اجرا نمی شود».^{۱۶} وی در برابر حکام ولایات قدرت خاصی داشت. آنها بدون کسب اجازه ی مخصوص حق حضور در دربار را نداشتند.

این روند افزایش قدرت وزراء از زمان سلطنت شاه صفی اول به واسطه عدم مداخله او در امور دیوانی آغاز گردید. به خصوص با افزایش روند تبدیل املاک ممالک به خاصه که قبلاً در اختیار

قرلباشها قرار داشت قدرت نظام دیوانسالاری و به ویژه قدرت وزیراعظم که در رأس تشکیلات دیوانسالاری قرار داشت و بنا بر عرف ایرانی بود، افزایش فراوانی یافت.^{۱۷} تمرکز بیشتر اداره امور کشور از زمان شاه عباس اول، کاری بیشتر از گذشته، بر عهده دیوانسالاری نهاده بود. مقام برتر وزیر از القابی که اکنون به وی اعطا می شد آشکار می گردد: «اعتمادالدوله و وزیراعظم». آنچه در مورد این القاب می توان گفت این است که لقب اعتمادالدوله معمولاً در خطاب و در محاوره به کار برده می شد در حالی که وزیر اعظم اصولاً در مکاتبات استعمال داشت. این دو لقب حاکی از بزرگترین منصب دولتی ایران داشت.^{۱۸} شاردن می گوید در عرض حالهایی که برای وی می فرستادند یا عریضی که در حضورش عرض می داشتند وی را وزیر اعظم خطاب می کردند.^{۱۹} کمپفر در بحث از مقام و موقعیت وزیراعظم می گوید: «در واقع وزیراعظم را می توان محور اداره امور ایران دانست زیرا تمام کارها و حیات عمومی به دور وجود او جریان دارد. راهی که به مقام و منزلت، نفوذ و ثروت می انجامد منحصراً و منفرداً به لطف و مرحمت این مرد ممکن است پیموده شود». وی تا آنجا پیش می رود که می گوید فقط در صورتی که وزیراعظم بخواهد و عریضه ای را عنوان کند شاه از آن با خبر می شود و تنها اوست که هرگاه از تقاضایی پشتیبانی کند آن تقاضا مورد قبول شاه واقع می گردد. بدون موافقت شخص او در محدوده قدرت دولت هیچ اختیاری، تغییری و تجدیدی انجام نمی گیرد و هیچ تصمیمی اتخاذ نمی شود.^{۲۰}

شاردن در توجه تاریخی میزان قدرت و اختیارات وسیع صدراعظم در امپراتوری های اسلامی دو نکته را مورد توجه قرار می دهد و می گوید: این امپراتوریا غالباً به وسیله ملتهای جنگجو و پیروزمندی تشکیل یافته بود که مذهب و آرمانها و امیالشان آنان را به جنگجویی برمی انگیخت. بنابراین هرگاه پادشاه با قسمتی از سپاهیان برای کشورگشایی و فتوحات به سرزمینهای دور می رفت ناچار بود کسی را به عنوان صدراعظم با اختیارات تام برای حسن اداره امور کشور به جای خود منصوب کند، و چون رسم پادشاهان مشرق زمین بر این بود که در لشکر کشیها افراد خانواده را نیز با خود همراه ببرند انتخاب صدراعظم لازم تر می نمود.^{۲۱}

در مورد دلیل دوم، شاردن با نگاهی به دوران نزدیک خود می گوید چون به طور کلی پادشاهان حکومت های اسلامی میان زنان و خواجهگان و حرم پرورش یافته اند غالباً سزاواری پادشاهی را ندارند و آیین سلطنت را نمی دانند، از این رو لازم است شخصی درستکار بنام صدراعظم مهام امور مملکت را اداره کند تا شیرازه نظم کشور گسیخته نگردد.^{۲۲}

بنابراین به سخن دیگر چون در مشرق زمین پادشاهان غالباً اوقات خود را صرف خوشگذرانی می کنند، اگر صدراعظم به حراست و نظم کشور نکوشد دیری نمی گذرد که مهمات امور از طریق صواب و صلاح منحرف می گردد و سراسر کشور آشفته و گرفتار فتنه و آشوب می شود و این دو از جمله دلایل وجوب انتخاب صدراعظم، و واگذاری اختیارات وسیع به وی می باشد.

آنچه در بررسی اختیارات و وظایف صدراعظم به عنوان یک پرسش مطرح می شود این است که آیا هیچ گونه نظارتی بر اقدامات وزیراعظم به عنوان مهمترین مقام اجرایی کشور اعمال می شده است؟ مینورسکی با بررسی تذکرة الملوک به این نتیجه می رسد که وزیراعظم دارای اختیارات نامحدود نبوده، بلکه حتی عملیات وی نیز محدود به مقررات و قواعد اداری صحیح بود. ظاهراً عمده اختیارات وزیر اعظم محدود به امور مالی واداری می شده است.^{۳۳} وی سپس برای روشن شدن مطلب، عملیات او را در قبال ناظر دفتر همایون و مستوفی الممالک و ناظر بیوتات بررسی می کند.

در خصوص ناظر دفتر همایون شاردن می نویسد: صدراعظم دارای بازرسی است که ناظر یا مبصر نامیده می شود. او را شاه انتخاب می کند و سمت منشی اول وزیر اعظم با اوست. دیگر مصادر امور عالی نیز بازرسانی با این شیوه در دفتر خود دارند. دفترخانه همایون اعلی که رئیس آن ناظر مذکور است منشی وزیراعظم بوده و در عین حال عملیات وزیر باید به تصدیق و توفیق منشی کل برسد.^{۳۴}

از وظایف وزیراعظم یکی هم انجام امور مالی بود و همکار نزدیک وی در این مورد مستوفی الممالک بود. ظاهراً چنین به نظر می رسد که وزیر اعظم از لحاظ اجرایی در قلمرو امور مالی به تأیید مستوفی الممالک نیاز داشته است. چنانکه شاردن تصریح می کند: «وزراء شورای عالی بدون تصدیق مشارالیه از مالیات دیوانی چیزی دادوستد نمی نمایند و در مالیات دیوانی تصدیق و تجویز مشارالیه مناط اعتبار و اعتماد است».^{۳۵}

بر اساس تشکیلات دوگانه موجود در دستگاه حکومت صفوی وزیراعظم رئیس دیوان ممالک و ناظر بیوتات متصدی امور خاصه بود.^{۳۶} شاردن در این مورد می گوید: ناظر در کلیه اموری که به نوعی با درآمدهای شاه بستگی دارد دخالت و نظارت می کند. صدراعظم نیز به نوبه خود در کلیه صورت حسابهایی که نمایندگان شاه و دیگر مأموران ذی صلاح برای مطالعه ناظر

وثبت در دفاتر مربوط ارسال می دارند نظارت می کند تا مبادا ناظر با اختیارات و قدرت نفوذی که دارد به بهانه احقاق حقوق پادشاه بر مردم بی پناه بیداد کند.^{۲۷} شاردن به این تماسها و دخالتها که شاید هرگز دارای حدود و ثغور معین و مشخص نبوده است و بیشتر ابتکار و عملیات و حدود نظارتها به شایستگی و لیاقت متصدی مقامات بستگی داشت، اشاره مختصری می کند. در واقع می توان گفت که این نظارت متقابل جنبه منظم و نهادینه شده نداشت. به هر ترتیب، طبق روایت شاردن صدراعظم افزون بر وظایف خاص خود از سوی پادشاه سمت بازرسی در امور خالصه را نیز داشت. به سخن دیگر ناظر و صدراعظم در کارهای یکدیگر متقابلاً نظارت می کردند و چون این دو تن متمایزترین، برجسته ترین و بانفوذترین شخصیت‌های درباری بودند غالب امور مهم زیرنظر و به تدبیر ایشان اداره می گردید.^{۲۸}

نکته قابل توجه دیگر اینکه، هیچ یک از مناصب درباری به اندازه مقام وزارت اعظم یا همان اعتمادالدوله دولت صفوی، برای صاحب خود اعتبار و ثروت به همراه نمی آورد و به همان نسبت اغواکننده تر هم نبود. همچنین هیچ مقامی مانند وزیر اعظم در معرض توطئه رقیبان و سعایت حسودان قرار نداشت. این وضع برای مقام و حتی زندگی وزیر تهدیدی همیشگی به شمار می رفت. بنابراین از نظر تئوری وزیر تا وقتی که از حمایت تنها قدرت مطلق مملکت یعنی شخص شاه برخوردار بود، وزارتش تداوم می یافت. از این روست که به عقیده کمپفر مقام و حیات وزیر اعظم به یک اشاره شاه بسته بود و این اشاره به علت زودخشمی و یا بروز حالات غیر متعارف در شاه، ممکن بود به مویی وصل باشد. این گونه حالات می توانست تنها پشتیبان و حامی وزیر را در قبال حملات رقبا از میدان به دور کند.^{۲۹}

از آن جایی که قدرت شاه مافوق همه نیروها بود و جان و مال کلیه مقامات در اختیار او قرار داشت، امکان این وجود داشت که با کوچکترین خطا یا سوءظن یا سعایتی این مقامات مورد مغضوبیت شاه قرار گیرند و مایملک و حتی زندگی خود را از دست بدهند. در میان بزرگان کشور وزیر اعظم، که اصولاً رابطه ای نزدیک تر از سایر صاحب منصبان با شاه داشت، ظاهراً بیش از همه ی درباریان دیگر در معرض این خطر قرار داشت. «همواره شمشیر دموکلس بر فراز سر وزیر اعظم آویخته است». این تعبیری است که کمپفر از وضع متزلزل این مقام ارائه داده است.^{۳۰}

با اینکه کمپفر می گوید که وزیران اعظم دائماً در معرض تهدید به اعدام بودند و همواره در بیم هلاکت به سر می بردند ولی با وجود این در سده یازدهم/ هفدهم فقط معدود کسانی به فرمان

شاه به قتل رسیدند. از بین دوازده صاحب منصبی که در دوران شاه عباس اول، شاه صفی، شاه عباس دوم و شاه سلیمان به این مقام رسیدند، فقط دو تن اعدام شدند: میرزا محمد (۹۹۸-۹۹۶/۱۵۸۹-۱۵۸۸م)، و میرزا طالب خان ناصری (۱۰۴۴-۱۰۴۱/ ۱۶۳۵-۱۶۳۱م)،^{۳۱} اما در عوض بیشتر اتفاق می افتد که آنها را از کار معزول کرده، خانه نشین کنند. تمام یا قسمتی از دارایی اش را مصادره و او را به یکی از بقاع متبرکه تبعید نمایند.^{۳۲} در برخی مواقع نیز آنها دوباره مقام پیشین خود را تصدی می کردند نظیر خلیفه سلطان که دوبار به وزارت اعظمی رسید: (۱۰۴۱-۱۰۳۳/ ۱۶۳۲-۱۶۲۴م) و (۱۰۶۴-۱۰۵۵/ ۱۶۵۴-۱۶۴۵م)^{۳۳} و یا شیخ علی خان زنگنه که پس از حدود چهارده ماه از عزل خود، دوباره به کار برگشت.^{۳۴}

هرچند که پادشاهان اختیار جان و مال رعایای خود را داشتند و هیچ قانون و معیار اخلاقی اعمال اراده ی آنان را محدود نمی کرد، اما باز از اینکه وزرای اعظم خود را که به شدت پایبند اجرای مقررات مذهبی بودند اعدام کنند و از این رهگذر علناً خود را ناقض شریعت معرفی نمایند خودداری می ورزیدند. از این رو شاردن معتقد است: «با همه مشکلات و موانع و خطرات که صدراعظم های ایران در پیش دارند، خاتمت کار ایشان بسی بهتر و محمودتر از صدراعظم های کشور عثمانی است، زیرا کمتر اتفاق می افتد که پادشاه ایران به ریختن خون صدراعظم خود فرمان دهد».^{۳۵}

اغلب این وزیران مردانی مؤمن و متدین بودند که از جو عشرت زده دربار بیزاری می جستند و این خود موجب شده بود که به عزت و احترامشان نزد عموم طبقات مردم به مقدار زیاد افزوده شود. بسیاری از آنان از سادات مورد احترام بودند، به زیارت حج رفته بودند و یا با خاندان سلطنتی خویشاوندی داشتند.^{۳۶} با این حال این اشخاص ناگزیر می شدند که در برخی اوقات توهین ها و تحقیرهای شاهان می پرست و هم پیاله های او را، اگر نمی خواستند در می خوارگی آنها شرکت جویند، تحمل کنند.^{۳۷}

دسیسه کاریها و روابط پنهانی درباریان، به خصوص خواجه ها و زنان ساکن حرم که در تلاش بودند تا در امور عمومی مملکت دخالت کنند و اغلب مانعی سر راه اعمال وظایف وزیراعظم ایجاد می کردند، از زمره ی مشکلاتی بود که او با آن روبرو بود. گاه اتفاق می افتاد که تصمیماتی که در شورای مملکتی گرفته شده بود با اعمال نفوذ ملکه مادر و خواجه های دربار لغو می گردید.^{۳۸} این موضوع یعنی افزایش دخالت اهل حرم در امور مملکت در اواخر دوران صفوی

موجب کاهش ارتباط مستقیم بین شاه و صدراعظم گردید. هرچه از ارتباط وزیراعظم با شاه کاسته تر می شد، وزیر اعظم بیشتر می کوشید تا با اعضای حرم روابط حسنه برقرار کند. از این رو بود که وی اغلب با خواجه سرایان که بدون مانع می توانستند در داخل حرمسرا به حضور شاه شرفیاب شوند به مذاکره می پرداخت.^{۳۹}

البته در منابع و وقایع نگاریهای داخلی این مطالب چندان انعکاسی نداشته است و بیشتر در گزارش سیاحان اروپایی است که ما از وقایعی در این رابطه مطلع می شویم. بنابراین علی رغم اختیارات وسیع و امتیازات مهمی که صدراعظم دارا بود کارکردن و فعالیت برای از میان برداشتن معضلات برای وی سخت دشوار می نمود.

شاردن در بحث از اقتصاد سیاسی ایران، با اشاره به دوگانگی مراکز تصمیم گیری به این نتیجه می رسد که می گوید: «سیاست ایران مبتنی بر اساس نظم ثابت و قابل اطمینان نیست. مقررات همه امور به مناسبت های خاص تنظیم یافته، و هر کار مهم به دلیلی خاص مطرح می شود و مورد عمل قرار می گیرد و این بدین سبب است که وزیران همواره در انتظار آتند که هاتف غیب الهام بخش آنان باشد.»^{۴۰} شاردن دلیل دیگر این امر را این می داند که در ایران برخلاف اروپا هیأت وزیران مسؤول اداره ی امور مملکت نیست. بلکه این شاه است که با یاری و راهنمایی وزیراعظم و صاحب منصبان ارشد کلیه امور مهم کشور را عهده دار است و آن را اداره و هدایت می نماید.

رودی متی با اشاره به این گونه مشکلات و به طور کلی وضوح بی ثباتی ذاتی مناصب قاطبه دیوانسالاران در نظام حکومتی سنتی ایران و وجود ابهام در جایگاه وزیراعظم در سمت دیوانسالاری ایرانیان، معتقد است وزیر اعظم در واقع تلفیقی از نقش رئیس نظام دیوانی و کارگزار شخصی شاه بود که از قبل وی رشته امور را در دست می گرفت. وی همچنین به انعطاف پذیری دستگاه حکومتی ایران اشاره می کند و اینکه تنزل درجه یا عزل صدراعظمی لزوماً به معنی پایان عمر سیاسی او محسوب نمی گردید، چنانچه شیخ علی خان پس از یک دوره عزل موقت، دوباره به مقام خود منصوب و تا پایان عمر، با حفظ مقام به موقیت های چشمگیری نایل آمد.^{۴۱}

به طور کلی در اواخر عهد صفوی، نتیجه اعتلای موقعیت اجتماعی وزیراعظمی یعنی منصبی که مدت های مدید در انحصار منافع قبیله ای و تحت امر نظامیان و یا تابع سلطانی قدرت طلب قرار داشت، به تضعیف نفوذ عامل قبیله ای و کاهش مداخله شاه در امور جاری مملکت منتهی شد. رها شدن این منصب از انحصارهای گذشته و سیر آن به طرف استقرار نهادی واقعاً مستقل با

وزارت میرزا محمد ساروتقی (۱۰۵۵- ۱۰۴۳/ ۱۶۴۵ - ۱۶۳۴م) شروع گردید. در دوره وزارت محمد بیگ (۱۶۶۱ - ۱۶۵۴م/ ۱۰۷۱- ۱۰۶۴ ه) به مرحله پیشرفته ای رسید و بالاخره در زمان شیخ علی خان زنگنه (۱۱۰۰- ۱۰۸۰/ ۱۶۸۹- ۱۶۶۹م) به اوج خود نایل آمد.^{۴۲}

شاخص ترین تحول که ناشی از ضعف دستگاه اجرایی سلطنت می شد و اهمیت وزیراعظم را توجیه می کرد، جا به جا شدن قدرت میان «ممالک» و «خاصه» بود. بر این اساس ایالات و املاکی که تا پیش از این دولتی بود به تدریج و به خصوص پس از دوره شاه عباس اول تبدیل به املاک سلطنتی یا خاصه گردید.^{۴۳} این جریان به همان میزان که سبب ازدیاد دخل و تصرف شاه بر هزینه های جاری مملکت می شد، از سوی دیگر وسایل دست اندازی حرم نشینان را به قلمرو سلطنت فراهم می آورد. از آن جایی که بر اساس شرایط سیاسی، اجتماعی نیمه دوم حکومت صفوی شاه تمام دوره جوانی خود را در حرم می گذرانید، خواه ناخواه زمینه افزایش صمیمیت میان وی و ملازمان شخصی اش فراهم می گردید و اهمیت وزیراعظم نیز بالا می رفت. این نوع صمیمیت که با احساس و عاطفه پرورده شده بود خیلی محکم تر از پیوندهای رسمی تری بود که شاه با مقامات اداری خود داشت. به همین دلیل است که می بینیم در حالی که مخالفت اصلی با میرزا محمد ساروتقی در زمان شاه عباس دوم در میان نیروهای قزلباش شکل گرفته بود، صدراعظم های بعدی نظیر شیخ علی خان به طور فزاینده ای باید مخالفان خود را در صف خواجه سرايان، که حریفان اصلی کسب قدرت در حکومت شاه سلیمان بودند، پیدا می کردند.

یادداشتها

- ۱- میرزا سمیعا، تذکرة الملوك، به كوشش محمد دبیرسیاقی، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۸، ص ۶-۵.
- ۲- سیوری، راجر، ایران عصر صفوی، ترجمه کامبیز عزیزی، چاپ دوم، تهران: انتشارات سحر، ۱۳۶۶، ص ۹-۲۸.
- ۳- مینورسکی، ولادیمیر، سازمان اداری حکومت صفوی یا تعلیقات مینورسکی بر تذکرة الملوك ترجمه مسعود رجب نیا، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۸، ص ۸۱؛ برای اطلاعات بیشتر در این زمینه، ن.ک، «مناصب اصلی دولت صفوی در عهد اسماعیل اول»، سیوری، راجر، درباب صفویان، ترجمه رمضان علی روح اللهی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۰، ص ۸۲-۶۷.
- ۴- سیوری، ایران عصر صفوی، ص ۳۳.
- ۵- مینورسکی، ص ۸۱.
- ۶- سیوری، ایران عصر صفوی، ص ۴۹-۷۹؛ مینورسکی، ص ۸۲.
- ۷- ن. ک، شاردن، ژان، سفرنامه شوالیه شاردن، ترجمه اقبال یغمایی، تهران: انتشارات توس، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۱۲۱۲.
- ۸- به عقیده سیوری ناتوانی جانشینان شاه عباس اول در حفظ تعادل بین عناصر مختلف، سرانجام به سقوط این دودمان انجامید، ایران عصر صفوی، ص ۸۰-۷۹.
- ۹- ن.ک، لوفت پاول، ایران در عهد شاه عباس دوم، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۰، ص ۴۱.
10. Matthee, Rudi (Rudolph), "Administrative Stability and Change in late-17th century Iran: The Case of Shaykh Alikhan Zanganah (1669-86)", *International Journal of Middle East Studies*, Vol, 26, No,1, February 1994, p81.
- ۱۱- مطابق گزارش تذکرة الملوك اعضای اصلی دولت که در «دیوان اعلی» گرد می آمدند، عبارت بودند از هفت مقام مهم: ۱- قورچی باشی ۲- قوللر آقاسی ۳- ایشیک آقاسی ۴- تفنگچی آقاسی ۵- وزیر اعظم ۶- دیوان بیگی ۷- واقعه نویس.
- این مقامات از قدیم الایام تحت عنوان «امرای جانقی» معروف بودند. ن.ک، ص ۵.
- ۱۲- مینورسکی، ص ۸۲.

- ۱۳ - کمپفر، انگلبرت، سفرنامه کمپفر به ایران، ترجمه کیکاووس جهاننداری، چاپ سوم، تهران: خوارزمی، ۱۳۶۳، ص ۷۵، ۸۵.
- ۱۴ - شاردن، ج ۳، ص ۱۳۰۲.
- ۱۵ - همان، ج ۳، ص ۱۲۱۲.
- ۱۶ - همان، ج ۳، ص ۱۲۱۱.
17. Matthee, Rudi, "The Career of Mahammad Beg, Grand vazir of Shah Abbas II (r 1642-1666)"; *Iranian Studies*, Vol, XXIV, No, 1-4 (1991), p21.
- ۱۸ - کمپفر، ص ۷۵.
- ۱۹ - کمپفر، ص ۷۵-۷۶.
- ۲۰ - شاردن، ج ۳، ص ۱۲۱۲.
- ۲۱ - همان، ج ۳، ص ۱۲۱۲.
- ۲۲ - همان، ج ۳، ص ۱۲۱۲.
- ۲۳ - مینورسکی، ص ۸۲.
- ۲۴ - همان، ص ۸۳؛ شاردن، ج ۳، ص ۱۲۱۳.
- ۲۵ - میرزا سمعی، ص ۱۷.
- ۲۶ - مینورسکی، ص ۸۳.
- ۲۷ - شاردن، ج ۳، ص ۱۶-۱۲۱۵.
- ۲۸ - همان، ج ۳، ص ۱۲۱۶.
- ۲۹ - ن. ک، کمپفر، ص ۷۸-۷۷.
- ۳۰ - همان، ص ۷۷.
- ۳۱ - لوفت، ص ۱۷.
- ۳۲ - شاردن، ج ۳، ص ۱۲۱۳.
- ۳۳ - وحید قزوینی، محمدطاهر، عباسنامه یا شرح زندگانی ۲۲ ساله شاه عباس ثانی (۱۱۵۲-۱۰۷۳)، به کوشش ابراهیم دهگان، اراک: کتابفروشی داودی، ۱۳۲۹، ص ۶۷، ۱۷۰؛ شاملو، ولی قلی بن داود قلی، قصص الخاقانی، به کوشش حسن سادات ناصری، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۲۰۴، ۷-۲۸۶.
- ۳۴ - شاردن، ج ۲، ص ۵۴۷، ۵۵۰.

۳۵- همان، ج ۳، ص ۱۲۱۳.

۳۶- چنانچه خلیفه سلطان از خانواده های سادات معتبر اصفهان بود، نصرآبادی، محمدطاهر، تذکره نصرآبادی، به کوشش وحید دستگردی، تهران: کتابفروشی فروغی، ۱۳۶۱، ص ۱۵، میرزا محمد مهدی که مانند خلیفه سلطان به زیارت حج رفته بود از اعقاب میرسید حسین مجتهد زمانه بود که در آن ایام شهرت داشت و از طریق مادر خود با شیخ لطف الله، پدر زن شاه عباس اول خویشاوند بود، نصرآبادی، ص ۱۶؛ شیخ علی خان نیز به زیارت حج رفته بود. شاردن، ج ۲، ص ۵۵۰.

۳۷- ن.ک، اولثاریوس، آدام، سفرنامه (بخش ایران)، به کوشش احمد بهپور، تهران: سازمان انتشاراتی و فرهنگی ابتکار، ۱۳۶۳، ص ۹-۲۱۸؛ شاردن، ج ۳، ص ۶-۱۱۵۵.

۳۸- ن.ک، شاردن، ج ۳، ص ۱۱۵۹، ۱۲۱۲، کمپفر، ص ۱۰۸، ۲۲۹، سانسون، سفرنامه، وضع کشور ایران در عهد شاه سلیمان صفوی، ترجمه محمد مهریار، اصفهان: انتشارات گلها، ۱۳۷۷، ص ۷-۱۷۶.

۳۹- کمپفر، ص ۷۶.

۴۰- شاردن، ج ۳، ص ۱۱۵۸.

41. Matthee, "Administrative Stability...", p78,85,93.

۴۲- ن.ک، لوفت، ص ۴۶-۳۷، ۸۲-۷۹؛ همچنین ن.ک:

Matthee, "the Career of Mohammad Beg".

۴۳- برای اطلاعات بیشتر در این زمینه ن.ک، شاردن، ج ۳، ص ۱۲۳۲ به بعد.



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی